پیشخوان

سیدحسن خدیوجم
در آیینه یک اثر نوانتشار

در سودای آگاهی‌بخشی به ملل مسلمان

محمدرضا کائینی

اثری که هم اینک درباره آن سخن می‌رود، یکی از مجلدات «شخصیت‌های مانا»، منتشره از سوی انتشارات سوره مهر است که زندگی و اندیشه‌های سیدحسن خدیوجم را مورد خوانش قرار می‌دهد. این پژوهش از آن روی که تقریباً نخستین یادمان آن فرزانه فقید است، می‌تواند بس مهم و آغازی بر شناخت جامعه جوان کشور از وی قلمداد شود. مسعود آدینه‌وند مؤلف این کتاب در دیباچه و تبیین محتوای آن چنین آورده است:

«سراسر زندگانی خدیوجم، در تلاش و تکاپو در راه علم و تحقیق با تحمل تنگ دستی و بیماری گذشت. سخت‌کوشی و خودساختگی درخور تحسین خدیوجم و نیز عشق و علاقه خالصانه او به تاریخ و فرهنگ و تمدن ایرانی - اسلامی که انگیزه خدمات و فعالیت‌های فرهنگی وی در زمینه‌های تألیف و ترجمه و تصحیح گردید، او را به یکی از چهره‌های ماندگار ایران امروز بدل کرده است. او که از خانواده‌ای محروم و تنگدست برخاست، به رغم همه مشکلاتی که در زندگی با آنها روبه‌رو شد، به برکت همت بلند، خود را به جایی رساند که اکنون در عرصه تحقیق و پژوهش و فرهنگ و ادب ایران، چهره‌ای شاخص و شناخته شده است. خدیوجم پس از آشنایی کامل با زبان عربی به ترجمه آثار ارزشمندی از این زبان پرداخت که از جمله آنها می‌توان از نوشته‌های: فارابی، خوارزمی، احمد یعقوبی، ابوبکر کرجی و چندین کتاب و مقاله از دکتر طه‌حسین دانشمند مصری یاد کرد. هدف او از ترجمه این آثار، برداشتن عوامل انشقاق و پراکندگی میان ملل اسلامی و آگاهی دادن به مسلمانان درباره اشتراکات فرهنگی

زنده‌یاد سیدحسین خدیوجم

و پیشینه مناسبات و سوابق روابط دوستی بین کشورهای اسلامی بود. از میان این سلسله از خدمات علمی خدیوجم، تصحیح و انتشار برخی از آثار ابوحامد امام محمد غزالی است. خدیوجم در کنار اشتغال به کارهای تحقیقاتی، برخی از مأموریت‌های فرهنگی از سوی دولت را نیز برعهده داشت که از آن جمله شرکت در کنفرانس‌های داخلی و خارجی، داشتن مسئولیت امور فرهنگی ایران در کشورهای اروپایی و آفریقایی و شبه قاره هند و رایزنی فرهنگی ایران در افغانستان است.

گستردگی زمینه و حوزه کاری این محقق توانا از سویی و نبود اثری مستقل و مبسوط در باب کارنامه علمی او از سوی دیگر، پرداختن به تحقیقی پردامنه درباره زندگی و آثار وی را ضروری می‌نمود و پژوهش حاضر، پاسخی به این ضرورت است. به این منظور سه دوره را، در حیات وی می‌توان مشخص ساخت: نخست، دوران زندگانی در شهر مقدس مشهد، از تولد و گذران دوران کودکی و نوجوانی و تحصیل دوره متوسطه و تدریس در دبیرستان و سپس ورود به دانشگاه فردوسی مشهد. دوم، نقل مکان کردن به تهران، اشتغال به تدریس و پژوهش و بر عهده گرفتن مأموریت‌های فرهنگی داخلی و خارجی. سوم، دوران بازنشستگی و سپری کردن سال‌های پایانی عمر که در این باره اطلاعات زیادی در دست نداریم. هریک از این مراحل، در فصلی جداگانه بررسی شده است. با این همه، نظر به تنوع و وسعت حوزه تحقیقات، مطالعات و فعالیت خدیوجم در سه عرصه تألیف و ترجمه و تصحیح، در سه فصل جداگانه نیز به هریک از این فعالیت‌ها پرداخته شده است. دیدگاه‌ها و نظریات خدیوجم در باب مسائل فرهنگ و تاریخ، وضع و موقعیت کنونی جهان اسلام، غرب و استعمار، ماهیت توجه غربیان به شرق، مذهب، امور و مسائل سیاسی نیز، در فصل پایانی بررسی گردیده است. در بخش پیوست، فهرست همه آثار خدیوجم، اعم از تألیف و ترجمه و تصحیح، معرفی و در بخش ضمایم، تصاویری از او ارائه شده است.»

علی امینی هنگام گفت‌وگو با دو تن از مقامات شرکت سهامی دانیر، در دوره نخست‌وزیری

برآمدن دولت علی امینی مجدی، به مثابه رقیبی برای پهلوی دوم

بید امینی باد واشنگتن!

احمدرضا صدری

۶۱ سال پیش در چنین روزهایی، علی امینی مجدی از سوی پهلوی دوم به تشکیل کابینه مأمور شد. به باور بسا کارشناسان، دولت او رقیبی برای شاه به شمار می‌رفت که امریکایی‌ها برایش تراشیده بودند! آغاز و انجام این دولت از سرفصل‌های شاخص تاریخ معاصر ایران به شمار می‌رود که مقال پی آمده نیز درصدد خوانش آن بوده است. مستندات این نوشتار بر تارنمای پژوهشکده تاریخ معاصر ایران آمده است. امید آنکه محققان و عموم علاقه‌مندان را مفید و مقبول آید.

■■■

وقتی شاه، امینی را نوکر امریکا می‌داند!

امریکا و انگلستان با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملت ایران را از خود متنفر کرده بودند. هم از این روی و به طور ویژه امریکایی‌ها، درصدد بودند که برای جلب‌نظر مخالفان، اصلاحاتی را در کشورمان به مورد اجرا گذارند. آنان به پهلوی دوم که به شرایط داخلی ایران بی‌اعتنا می‌نمود، نخست‌وزیری مجدی را تحمیل کردند، اما شاه در این میان که به نوعی دور زده شده بود، درصدد برآمد که آب رفته را به جوی بازگرداند، امری که نهایتاً در آن توفیق یافت.

زهرا سعیدی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این‌باره آورده است:

«علی امینی را در تاریخ معاصر سیاسی ایران، می‌توان شخصیتی جنجالی دانست. امینی از نظر سیاسی از فعالان جبهه ملی بود. او از معدود اعضای این جبهه بود که توانست برخی از سمت‌های سیاسی را به دست آورد. امینی در سال ۱۳۴۰ به عنوان نخست‌وزیر، مأمور تشکیل کابینه شد. در همین دوره نیز اتفاقات و حرف و حدیث‌های جنجالی درباره او به‌وجود آمد. گفته شده است امینی، چهره مورد نظر امریکا بود. درباره این دیدگاه آمده است که امریکا درصدد بود او را جایگزین محمدرضا پهلوی کند، از این رو به طرق مختلف به او کمک کرد. دوره نخست‌وزیری علی امینی به سال‌های ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۱ بازمی‌گردد. بسیاری معتقدند که امینی با چراغ سبز امریکا به این مقام رسیده و محمدرضا پهلوی هیچ‌گونه تمایلی به روی کار آمدن او نداشت. امریکا امینی را از بسیاری جهات مناسب این سمت می‌دانست، زیرا به گفته دستگاه سیاسی امریکا، امینی می‌توانست سیاست‌ها و برنامه‌های مورد نظر این دولت را برآورده کند. البته برخی نیز معتقدند که محمدرضا پهلوی خود به دلیل فضای سیاسی پس از کودتا از علی امینی استفاده کرد تا کمی این فضا را تلطیف کند و از حجم نارضایتی‌ها بکاهد. عده‌ای بر این عقیده‌اند که محمدرضاشاه در دوران سلطنت خود، هیچ‌گاه متمایل به سلطنت کردن به شیوه دموکراسی و براساس قانون اساسی نبود. موافقت وی، با ایجاد فضای باز سیاسی در سال ۱۳۴۰ که منجر به حکومت رسیدن دکتر علی امینی گردید، در نتیجه شکست برنامه‌های اقتصادی و اجتماعی رژیم کودتا و نیز مقاومت نیروهای ملی، مذهبی و فشار دولت پرزیدنت کندی در امریکا بود، اما به شهادت اسناد و شواهد، واقعیت آن است که شاه تحت فشار امریکا مجبور شد علی امینی را روی کار آورد. دیدگاه رایجی که در این‌باره وجود دارد، این است که با فشار امریکاییان، علی امینی در سال ۱۳۴۰ش، به نخست‌وزیری رسید تا اصلاحات مورد نظر امریکاییان را اجرا کند. در هر صورت امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰ مأمور تشکیل کابینه شد. مدت نخست‌وزیری او دوره خاصی از لحاظ معادلات قدرت میان شاه، امریکا و امینی بود تا جایی که برخی معتقدند: امینی حتی درصدد کودتا علیه شاه بود و پهلوی دوم نیز این موضوع را متوجه شده بود. همین موضوع باعث شد محمدرضا پهلوی و دربار، امینی را نوکر امریکایی‌ها معرفی کنند. برای نمونه اسدالله علم در بخشی از خاطرات خود آورده است: اواخر ایامی که حسب‌الامر شاهنشاه نخست‌وزیر بودم، در نهایت موفقیت بودیم و برنامه‌های انقلابی شاهنشاه با نهایت قدرت به نتیجه رسیده بود. همه مردم هم بعد از کابینه (علی) امینی که عملاً همه کارها را به حال رکود انداخته بود و همه شناخته بودند که نوکر امریکایی‌هاست، از جریان کارها راضی بودند!... این موضوع نشان می‌دهد که شاه تا چه حد از امینی وحشت داشت، حال بماند اینکه واقعاً قرار بود کودتایی رخ دهد یا خیر؟ با این حال مشخص است که امینی نیز بیش از حد به امریکا نزدیک شده بود، زیرا امریکا امینی را بهترین گزینه برای پیشبرد برنامه‌های خود می‌دانست. همین موضوع نیز عامل مهمی در حمایت امریکا از امینی بود؛ این حمایت در قالب کمک‌های مختلف به دولت امینی انجام می‌شد....»

اصلاح‌طلبی، از جنسی که کسی آن را جدی نگرفت!

مسائلی که در دوران نخست‌وزیری امینی و به ظاهر مورد توجه وی قرار گرفت، بخش‌هایی از مطالبات مردم در دوره پساکودتا به شمار می‌رفت. با این همه مردم و به ویژه جریانات مخالف داخلی، چندان رویکردهای این شاهزاده قجر را نگرفتند و همین امر، امریکایی‌ها را در ادامه حمایت از دولت امینی، دچار تردید کرد. رویدادی که نهایتاً زمینه را برای سقوط دولت وی مهیا ساخت و کنار رفتن او را موجب گشت. سیدمرتضی حافظی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در بسط موضوع می‌نویسد:

«علی امینی در اردیبهشت ۱۳۴۰، از سوی شاه و با فشار امریکا به عنوان نخست‌وزیر ایران منصوب گردید. جان اف کندی رئیس‌جمهور وقت امریکا از خارج فشار می‌آورد تا شاه دکتر علی امینی منتقد لیبرال رژیم را به نخست‌وزیری برگمارد و برنامه اصلاحات ارضی را به اجرا گذارد. چند روز بعد از انتصاب وی به نخست‌وزیری، امینی شرایط زمامداری خود را با پادشاه در میان گذاشت که مهم‌ترین آنها انحلال مجلسین سنا و شورای ملی بود و اینکه وزرا به شخص نخست‌وزیر پاسخگو باشند. دوران نخست‌وزیری علی امینی، از مقاطع مهم و حساس تاریخ در روابط ایران و امریکا در دوران پهلوی است. روابط دو کشور در این برهه، با توجه به استراتژی‌های اجرایی که امریکایی‌ها در ایران داشتند، موجب ایجاد تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی در جامعه ایران شد. این تحولات به نوبه خود موجب نارضایتی عمومی و تشکیل گروه‌های معترض شد که قیام ۱۵ خرداد از جمله نتایج این تحولات بود. با روی کار آمدن دموکرات‌ها در ایالات متحده و فشار بر قدرت‌های استبدادی جهان سوم برای ایجاد فضای باز سیاسی، اعطای آزادی بیشتر به مردم و اجرای اصلاحات ساختاری در نظام‌های سیاسی، خوی استبدادی و خفقان داخلی حکمفرما بر کشور را تحت‌الشعاع قرار داد. روی کار آمدن امینی و اجرای اصلاحات امریکایی، شاه را در وضعیت بغرنجی قرار داده بود. امینی حلقه اصلی یاران خود را از میان کسانی انتخاب کرد که با آنها سابقه همکاری طولانی داشت. او پس از به قدرت رسیدن، تصمیمات بحث‌انگیزی اتخاذ کرد: مجلس جدید بیستم را - که بسیاری از نمایندگان زمین‌دار محافظه‌کار در آن حضور داشتند- منحل کرد، سپهبد بختیار را که رئیس ساواک بود از کشور بیرون و با جبهه ملی گفت‌وگو کرد و همچنین سه پست وزارت را به اصلاح‌طلبان طبقه متوسط که در گذشته از نفوذ سیاسی شاه و عملکرد فاسد خانواده‌های زمین‌دار انتقاد کرده بودند، واگذار کرد. وزارت فرهنگ را که محمد درخشش به عنوان سخنگوی آموزگاران از پشتیبانی حزب توده و جبهه ملی برخوردار بود، به دست گرفت و مهم‌تر از همه، حسن ارسنجانی، روزنامه‌نگار تندرو، همکار نزدیک قوام و پشتیبان اصلاحات ارضی از اوایل دهه ۱۳۲۰، به عنوان وزیر کشاورزی انتخاب شد. اقدامات اولیه امینی، در حقیقت برای طرح ۱۴ ماده‌ای بولینگ بود که برای بهبود وضع ایران قبل از نخست‌وزیری امینی، به شاه ارائه شده بود. برنامه‌های اولیه وی، شامل کاستن از اسراف، مبارزه گسترده و چشمگیر بر ضد فساد، برکناری عده‌ای از شخصیت‌های سیاسی مرتجع یا مورد نفرت مردم بود. یکی از جنجالی‌ترین کارهایی که امینی در موارد فوق انجام داد، بازداشت عده‌ای از افسران ارشد و رجال، به جرم فساد مالی بود که این امر موجب شد شاه برای خراب نشدن وجهه خود، از تمام وابستگی‌هایش به بنیاد پهلوی تبری جوید! اصلاحات ارضی یکی دیگر از اقدامات اصلی امینی بود که در اصل امریکایی‌ها برای اجرای آن از امینی حمایت کرده بودند. امینی در غیاب مجلس در ۲۰ دی ۱۳۴۰، قانون اصلاحات ارضی را به تصویب هیئت دولت رساند که به موجب آن مالکیت بیش از یک روستا را جایز نمی‌شمرد، به همین دلیل مالکان که بیش از یک روستا در اختیار داشتند، باید مازاد را به دولت می‌فروختند (ماده‌اول). قسمت زمین با توجه به مالیات‌هایی که قبلاً از سوی مالک پرداخته شده بود، تعیین می‌گردید (ماده‌دوم). زمین به شخص، یعنی کشاورزی تعلق می‌گرفت که روی آن کار می‌کرد (ماده‌سوم). برای دریافت زمین، دهقانان باید به عضویت تعاونی روستایی درآیند. امینی، به‌رغم وضعیت مناسبی که برای اجرای اصلاحات فراهم آورد، نتوانست رضایت شاه را برای انجام اصلاحات دریافت کند. مخالفت شاه با امینی به دو دلیل بود: اول اینکه امینی برخلاف شاه، اصلاحات ارضی را مقدمه اصلاحات بیشتر و وسیع‌تر قرار داده بود. دوم اینکه شاه همواره با ظهور افرادی که می‌توانستند برای تاج و تخت او خطری باشند، مخالف بود. مخالفت شاه و نیز همکاری نکردن گروه‌های ملی و مذهبی و مهم‌تر از همه، قطع کمک امریکا و حمایت این کشور از امینی، زمینه سقوط کابینه‌اش را فراهم آورد. «شاه پس از انتصاب امینی به نخست‌وزیری، تلاش‌هایی را برای جلب‌نظر امریکا برابر کنار گذاشتن امینی آغاز کرد. نقطه اوج این تلاش‌ها، در سفر چهارم شاه به امریکا بود. طی این سفر، شاه با قبول تمام پیشنهادات کِندی برای اجرای اصلاحات، رضایت امریکا را برای عزل امینی از سمت نخست‌وزیری جلب کرد. از طرف دیگر با به قدرت رسیدن جمهوری‌خواهان در امریکا، علی امینی حامی اصلی خود را از دست داد و تا سال ۱۳۵۶ از صحنه سیاست در ایران کنار گذاشته شد....»

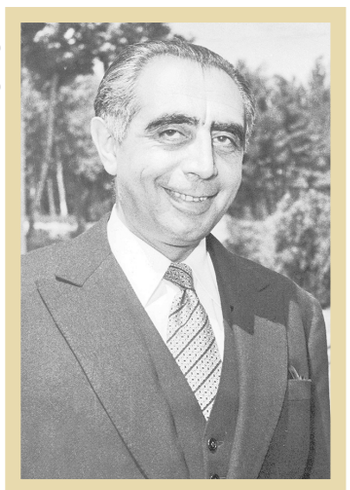

علی امینی مجدی

> مسائلی که در دوران نخست‌وزیری امینی و به ظاهر مورد توجه وی قرار گرفت، بخش‌هایی از مطالبات مردم در دوره پساکودتا به شمار می‌رفت. با این همه مردم و به ویژه جریانات مخالف داخلی، چندان رویکردهای این شاهزاده قجر را نگرفتند و همین امر، امریکایی‌ها را در ادامه حمایت از دولت امینی، دچار تردید کرد. پهلوی دوم نیز به جای برخورد با معلول به سراغ امریکایی‌ها رفت و برای جلب توجه آنان تلاش نمود

> امریکا و انگلستان با انجام کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، ملت ایران را از خود متنفر کرده بودند. هم از این روی و به طور ویژه امریکایی‌ها، درصدد بودند که برای جلب نظر مخالفان، اصلاحاتی را در کشورمان به مورد اجرا گذارند. آنان به پهلوی دوم که به شرایط داخلی ایران بی‌اعتنا می‌نمود، نخست‌وزیری علی امینی مجدی را تحمیل کردند، اما شاه در این میان که به نوعی دور زده شده بود، درصدد برآمد که آب رفته را به جوی بازگرداند، امری که نهایتاً در آن توفیق یافت

نخست‌وزیری که در مقام عمل، شاه را بیکار کرده بود!

پهلوی دوم به دو دلیل، چشم دیدن امینی را نداشت! نخست اینکه وجود او از نقش و جایگاه شاه می‌کاست و سپس موفقیت وی، حتی می‌توانست دودمان وی را برباد دهد! چه اینکه هیچ تضمینی وجود نداشت که امریکایی‌ها در پی موفقیت اصلاحات امینی وی را بر شاه ترجیح دهند. هم از این روی به جای برخورد با معلول، به سراغ امریکایی‌ها رفت و برای جلب توجه آنان تلاش کرد. محمد توحیدی چافی پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، ماجرا را اینگونه تحلیل می‌کند:

«محمدرضا پهلوی با توجه به فضای ایجاد شده در داخل و فشارهای امریکا، سرانجام امینی را برای پذیرش مسئولیت نخست‌وزیری به دربار فرا خواند و در حالی که او را به پذیرش نخست‌وزیری دعوت می‌کرد، در همان حال چگونگی برکناری وی را نیز در ذهن می‌پروراند. علی امینی می‌دانست که محمدرضا پهلوی، قلباً با نخست‌وزیری وی مخالف است و از تبدیل وی به مصدقی دیگر می‌هراسد! بنابراین به گفته خود وی می‌کوشید به‌رغم تأکید بر استقلال رأی، پیشبرد اصلاحات مورد نظر امریکا و نیز ارتباط گرفتن با روحانیون و نیز پیشبرد اصلاحات ارضی، از ترس شاه نیز بکاهد. با این همه او با اقدامات اصلاحی از جمله اصلاحات ارضی، وادارکردن شاه به انحلال مجلسین، اعلام آزادی تشکیل اجتماعات، آزادی عمل دادن به جبهه ملی برای فعالیت مجدد و نیز تشکیل میتینگ در میدان جلالیه، دستگیری عده‌ای از امرای ارتش به بهانه سوء استفاده از اموال عمومی، تحت تعقیب قراردادن برخی از رجال مشهور همچون: ابوالحسن ابتهاج رئیس سازمان برنامه و بودجه، سپهبد حسین آزموده قاضی دادگاه مصدق و نیز تعقیب قضایی دکتر اقبال از وفادارترین نخبگان سیاسی به دربار، عملاً بر هراس محمدرضا پهلوی افزود. اصلاحات ارضی نیز که توسط حسن ارسنجانی وزیر کشاورزی دولت دکتر امینی باشدت و حدت بسیار دنبال می‌شد و طبیعتاً نارضایتی زمین‌داران بزرگ را نیز به همراه داشت، به‌رغم حمایت‌های جدی امریکا از جمله افزایش تولید نفت ایران از سوی کنسرسیوم برای تأمین مخارج اصلاحات ارضی و محدودکردن فروش اسلحه به ایران برای هموار کردن هزینه‌های اصلاحات امینی، حساسیت شاه را برانگیخت. محمدرضا پهلوی به تدریج دریافت که برای برکناری دکتر امینی باید به همان منبع قدرت او یعنی امریکایی‌ها متوسل گردد. از سوی دیگر علی امینی برای پیشبرد اهداف و برنامه‌های اصلاحی خود، نیاز به وام‌های خارجی و درآمدهای دیگر داشت که به رغم سفر به اروپا و تلاش‌های بسیار جز در موارد اندکی در تأمین وام‌های خارجی ناموفق بود و این مشکل، برنامه‌های اصلاحی وی را به چالش جدی کشید و بهانه‌های لازم را برای دربار، به منظور زمینه‌سازی جهت برکناری وی فراهم آورد. محمدرضا پهلوی به درستی می‌دانست که موفقیت اصلاحات دکتر علی امینی، روند کاهش قدرت وی و تثبیت قدرت او و طرفداران تقویت قانون اساسی را به زیان اقتدار وی به همراه خواهد داشت. از سوی دیگر شاه بر آن بود هرگونه اتفاق مثبتی که در مملکت رخ می‌دهد به نام پادشاه کشور باشد، در حالی که دکتر علی امینی با عدم دعوت از محمدرضا پهلوی در مراسم و افتتاح طرح‌های جدید، در مقام عمل شاه را بیکار کرده بود! محمدرضا پهلوی علناً از این بی‌محلی و از اینکه نامش در بازگشایی طرح‌ها و سخنرانی‌ها برده نمی‌شد، همواره از دکتر امینی گله می‌کرد...!»

و سرانجام واژگونگی منحنی دولت شاهزاده قجر!

همانگونه که پیش‌تر اشارت رفت، دولت امینی به رغم پاره‌ای از رویکردها و تصمیمات متفاوت، چندان نتوانست شرایط را به نفع خواسته‌های امریکا تغییر دهد. هم از این روی پایه‌های قدرتش متزلزل شد و شاه از این رویداد، برای تحکیم موقعیت خویش سود جست. محمدرضا چیت سازیان پژوهشگر تاریخ معاصر ایران، در این باره دیدگاهی به شرح پی آمده دارد:

«سیاست کندی در ایران تبعاتی داشت. انتخابات مجلس بیستم که با تقلب گسترده عوامل رژیم انجام شده بود، تحت تأثیر سیاست امریکا باطل اعلام گردید و شاه برای جلب اعتماد امریکا و سیاست دولت کندی به نخست‌وزیری علی امینی تن داد. امینی مدت‌ها سفیر ایران در امریکا بود و از هواداران این کشور به شمار می‌رفت. او در ابتدای دوران نخست‌وزیری، با دریافت وام از امریکا و مهم‌تر از آن دریافت اختیارات ویژه از شاه به‌ویژه در حوزه قانون‌گذاری، خود را از زیر فشار نظارت مجلس رهانید و با تحکیم موقعیت خود به اجرای اصلاحات موردنظر اقدام کرد. دولت امینی از فضای خفقان و فشارهای سیاسی که بعد از کودتای ۲۸مرداد ۱۳۳۲ش، در ایران شکل گرفته بود، کاست و به نخبگان و جریان‌های سیاسی، اجازه فعالیت سیاسی داد. احزابی همچون جبهه ملی فرصت کردند تا دوباره در صحنه سیاسی ظاهر شوند، امری که چندان خوشایند شاه نبود. در واقع روندی که در پیش گرفته شده بود، چندان برای شاه مطلوب نبود، زیرا از قدرت سیاسی او می‌کاست و نخست‌وزیر نسبتاً مستقل‌تری را نسبت به قبل، بر کرسی قدرت می‌نشاند، اما حکومت علی امینی هم بر اثر اشتباه سیاسی‌اش، چندان به درازا نپایید. در دوران ۱۴ ماهه صدارت امینی، واشنگتن تمام تلاش خود را در کمک رساندن به دولت ایران برای انجام اصلاحات، به‌ویژه اصلاحات ارضی انجام داد؛ اقداماتی که هدف از آن، در راستای منافع امریکا و حفظ ایران در برابر خطر کمونیسم بود. تلاش‌هایی که به نتیجه خاصی منتهی نشد و در نهایت افزایش اغتشاشات و ناآرامی‌های سیاسی در دوران نخست‌وزیری امینی از یک طرف و تضعیف نخبگان سیاسی متمایل به انگلستان، به نگرانی شاه افزود. در نتیجه شاه با عجله در فروردین سال ۱۳۴۱ش، خود به امریکا سفر کرد و در مدت اقامت خویش، با بیشتر شخصیت‌ها و رجل سیاسی و اقتصادی امریکا دیدار و گفت‌وگو کرد. محمدرضا پهلوی در دیدار دوستانه‌ای که با کندی داشت، به او قول داد تا براساس سیاست کندی خواسته‌های خود را بیشتر بر اولویت‌های اقتصادی متمرکز کند، اما مهم‌ترین نتیجه این دیدار این بود که شاه توانست رضایت کندی را مبنی بر انجام اصلاحات از سوی شخص خودش جلب نماید. در نتیجه زمینه برای برکناری امینی فراهم شد. واشنگتن و دولت کندی به چند دلیل و در نهایت به این نتیجه رسیدند که باید از پشتیبانی خود از امینی دست بردارند: اول اینکه امینی مثل سایر نخست‌وزیران پیشین، نتوانسته بود حمایت مردمی را پشت‌سر خود جمع کند و به تعبیری پایگاه مردمی نداشت؛ دوم آنکه برنامه اصلاحی او چندان مشخص نبود و از یک طرف شبیه برنامه‌ای انقلابی بود که به دنبال تغییرات ساختاری است و از طرف دیگر، حتی ابتدایی‌ترین خواسته‌های روشنفکران ایرانی را برآورده نمی‌کرد و چندان قابل توجیه نبود، اما مهم‌تر از همه آنکه تصمیم‌سازان سیاست خارجی امریکا به این نتیجه رسیدند که ناآرامی‌های فزاینده در ایران شاید نیاز به واکنش سریع و سرکوب‌کننده داشته باشد که اسدالله علم بهتر از امینی می‌تواند از عهده این کار برآید...»

امینی و امثال او، همانند کرم سر از خاک درمی‌آورند!

از آنچه تاکنون بدان اشارت رفت، روشن می‌شود که شاه نسبت به علی امینی، هیچ‌گاه نگره‌ای مثبت نداشت. او این بدبینی را تا پایان سلطنت خویش نیز تداوم بخشید! از علائم این سوءظن و حتی کینه، روایتی است که امیر اسدالله علم در روزنگاشت مورخه ۷ دی ۱۳۵۳ دارد:

«سر شام بحث درباره زندگی حرفه‌ای سیاستمداران مختلف ایرانی بود. من گفتم: حقا باید بگویم هر وقت امینی را می‌بینم او همیشه سراپا تحسین برای اعلیحضرت است. می‌گوید که همیشه شما را دعا می‌کند. شاه پاسخ داد: چنین آدم‌هایی درست مثل بیدهایی هستند که با باد واشینگتن می‌لرزند، هنگامی که زمانش برسد امینی و بسیاری دیگر مثل او، همانند کرم سر از خاک درمی‌آورند....»